

ظهور الكون الكامن فيه بالقوة الى الفعل فالمظهر كونه الحق والكامن القابل
 ظاهره كونه كونهه بمرئيه بوجدان بالقوه لبي فعل بس ظاهر كونه مركون اورا حق بس قابل
 للكون فلو ان قبوله واستعداده للكون لما كان في كونه الاعنه الثابتة
 مركون بس لكونه بوجدان اورا استعداد مركون را هر كنه نشيد بس كونه او مركون بس قابل
 في العلم باستعداد ادع الذاتي الغير المحمول وقابلية للكون وصلابته
 در علم استعداد ذاته غير محمول او وقابلية او مركون را و صحت
 لسمع قول كونه واهلية لقبول الامثال فما اوجده الا هي ولكن
 مرئيه نزل كونه را واهلية او قبول امثال را بس موجود كونه را نزل كونه را
 بالحق وفيه وقال بعضهم ذات الاسم الباطن هو بعينه ذات الاسم
 الحق ودر حق وكنت بمعنى صوره ذات اسم باطن آن بعينه ذات الاسم
 الظاهر والقابل بعينه هو الفاعل والعين الغير المحمولة عند تعالي
 الظاهره وقابل بعينه آن فاعل بس عين غير محموله عين او تعالي است
 والفعل والقابل له يدان فهو الفاعل باحدى يديه والقابل
 دفعل وقبول مراد دويدان بس اولت فاعل بیک دويد او قابل
 باخرى والذات واحدة والكثرة لفق من فضع انه ما وجد النبي الا نفسه بس
 بيد ویک وذات واحده است وکثره نقوش بس صحیح مذکور است بیکه او موجود
 وجوده الاطعمه الكون نشيد بس بس وجود معلوم اند بس بیکه مصنف نشيد با
 وجود آن نشيد کما ظهور آن عمل و تعالی
 وقبول القباد واین معانی حاصل نشيد مکرر از بیکه او را وجود باشد و نیز چگونه ممکن بود مکرر
 چیزی که وجودش مستفاد از غیر است بنفس خود جواب کونیم که نشيد موجود اند وجود

البي از اوله ابد اگر چه نسبت با وجود خارجی نیست بلکه از لوازم وجود است مطلقا پس نشيد
 در حالت انصاف بوجود علمي بس بنده بين اوصاف موصوفه انده غایت مافی الباب الظهور
 این صفات کجب عوامل مختلف باشد چون تفاوت لطافت وکسافت در اعیان کسب
 اروضاح ورجبم و برنسب مکررین باعیان وکشف تحقیق آنست که اعیان که از ان روی که
 حیثیت حقیقه عين حق اند بس ان را ظهور اظهار لغف در جمیع مراتب وجود است
 بواسطه انصاف لصفات البس لاجرم نسبت فعل وافتدازها بهم از ان روی که
 بود کوا بنده که از ان روی که نشيد و معین اند بنیفات خاصه مستند اند از ان روی که
 متزه است از تعین بس نسبت مکررین باعیان باعتبار اول است و نشيد را مجرد ضعف و فقر
 و سکت باعتبار ثانی است و بملاحظه این تحقیق دفع میزند تا فضع بیان این کلام شیخ
 رضی الله عنه فعل را نسبت بعین عید کرد و بیان آنکه در فصوص در کلمه اسمعید علیه السلام
 لا تفعل العين بل الفاعل لربیعاً فیها فاطانت العين من ان یضاف الیه الفاعل
 نسبت فعل مرعیان بلکه فعل مررب اور است دوران بس نشيد کشف عین از انصاف نشيد فعل بس
 نشيد که ما نشيد اری در چشم تصور او بر بس بر آمد چون در ترکیب کما
 بیکه بیکه ان کلمه انتم
 چه بیکه بیکه ار آمد که قدرت و فعل است همانا است ذات است که او با بدید ار آمد
 فلا تضیق صد مرک ما سمعت و احمم مرک علی ما فعت
 بس نشيد کن دل تو از ان بیکه شنیدم و حمد کن رب را ان بیکه فهمید
 الطاهره الروح معنی روح الراء و هو الاحیان و هو
 ظاهر بیدر ستمیک روح مفتوح الامت و آن را حقیقت امر را
 ملاحظه بقوله تعالی عن لسان یعقوب علیه السلام ولا تبا سوا
 در ان کلمه ملاحظه نشيد قول او تعالی را از زبان یعقوب علیه السلام و نا امید نشيد